

آبراهام لینکلن

در خلیج فارس

مقام ریاست جمهوری برسد بردگی را لغو کرده بودند.» (۲)

وجود ۳/۵ میلیون برده در عصر لینکلن و بهره‌کشی جنوبی‌ها از بردگان را از منظری می‌توان تنها سرمایه‌جویی‌ها در مقابل شمالی به شمار آورد. در حالی که شمالی‌ها که لینکلن در صف آن‌ها قرار داشت، دارای امکانات بسیاری چون جمعیت بیش‌تر و برتری تولیدات صنعتی بودند. این که چرا قبل از آن که آبراهام لینکلن به ریاست جمهوری برسد، برخی از کشورها برده‌داری را الغاء کرده بودند و آمریکایی‌ها به این مسئله تن در ندادند، و الغاء رسمی برده‌داری «در اول ژانویه سال ۱۸۶۳» اعلام شده بود، یعنی درست در وسط جنگ با جنوبی‌ها، خود از سیاسی بودن این الغاء و به عنوان ابراز فشار بر جنوبی‌ها خبر می‌دهد تا حرکتی در راستای آرمان‌های انسانی.

در کتاب «فرهنگ علوم سیاسی»، جنگ داخلی آمریکا بین جنوبی‌ها طرفداری بردگی و شمالی‌های مخالف بردگی به رهبری آبراهام لینکلن چنین آمده است:

«ریشه جنگ‌های داخلی ایالات متحده آمریکا در رقابت بین ایالات جنوبی این فدراسیون (ایالات متحده آمریکا)، که به کشاورزی مبتنی بر بهره‌کشی از بردگان سیاه پوست متکی بودند با ایالات شمالی، که نسبتاً صنعتی و فاقد نظام برده‌داری بودند مربوط می‌شد.

فقط شروع آن هنگامی بود که آبراهام لینکلن تصمیم گرفت علی‌رغم خواست ایالت، کارولینای جنوبی و شش ایالت جنوبی دیگر به

همان اراده پنهان هم روزی ریگان شش لول بسند را از جلو دوربین‌های هالیوود در مقابل دوربین‌های جهان سیاست قرار می‌دهد. تا وی در بازی بزرگتری در سینمای سیاسی این بار با سلاح‌های لیزری به جنگ ستارگان رود و این بار نه سرخپوستان بلکه موشک‌های دوربرد را در فضا نشانه رود.

آری پس از قتل عام سرخپوستان در شمال آمریکا توسط انگل ساکسون‌ها رئیس‌جمهور آمریکا باید سیاهپوستان جنوب آمریکا را نه تنها جذب صنعت کند، بلکه موشک‌های دوربرد را در فضا نشانه رود.

سیاست کلی اراده پنهان آبراهام لینکلن متحد کردن آمریکا بود نه آزادی بردگی و آزادی بردگان تنها ابزار فشاری بود بر جنوبی‌ها. میشل اچ، هارت در کتاب «صد چهره» خود که صد چهره سرشناس دنیا را معرفی می‌کند، نام آبراهام لینکلن را ضمیمه کتابش می‌کند. وی انگیزه این انتخاب را چنین بیان می‌کند:

«البته، باید گفت که اقدام اساسی لینکلن متحد کردن ایالت متحده در مقابل جدایی ایالت جنوبی بوده است و تنها به خاطر این کار سزاوار مکانی در این لیست می‌باشد.» (۱)

اچ هارت، در کتاب خود به روند مبارزه جهانی بر علیه بردگی و الغاء بردگی در کشورهای دیگر قبل از آمریکا اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«با توجه به شرایط آن زمان، در می‌یابیم که در سطح دنیا کسی یارای مقاومت در برابر نیروهایی که خواهان لغو بردگی بودند را نداشت. بسیاری از کشورها حتی قبل از آن که لینکلن به

«آبراهام لینکلن» به فرمان «جورج بوش» به همراه چندین هزار نیرو و ده‌ها هزار سلاح سنگین و سبک، در آب‌های خلیج فارس لنگر انداخته است.

این ناو جنگی در انتظار فرمان جورج بوش، نیروها و سلاح‌های خود را متوجه مردم مظلوم و بی دفاع عراق کرده است. تا این بار منادی «مبارزه با تروریست» به نام منادی «مبارزه با بردگی» دموکراسی و آزادی را در این سرزمین بر پا کند.

این که چرا از بزرگ‌ترین ناوهای جنگی آمریکا، در حقیقت جزیره مهمات و سلاح‌های کشتار جمعی و مأمّن جنایت‌کاران جنگی در جنگ‌های ویتنام و کره و افغانستان... به شمار می‌رود، به نام سنبل آزادی آمریکا نام گذاری شده است. پرده از تفکر حاکم بر همه دولتمردان آمریکا بر می‌دارد که هر یک، حلقه‌ای از زنجیر اسارت آزادی و انسان و اندیشه به شمار می‌روند اراده پنهان به اقتضای زمان و مکان هر یک با مشرب و مذاق عوام فریبانه اما با یک هدف، به هم وصل می‌کند.

واقعیت این است که بین آبراهام لینکلن آزاده‌کننده بردگان با نیکسون قاتل ویت‌کنگ‌ها و جورج بوش زندانبان زندان «گوانتاناما» هیچ تفاوتی وجود ندارد. اگر روزی اراده پنهان و دولت در سایه آمریکا تصمیم می‌گیرد که لینکلن هیزم شکنی با کرجی خود در رودخانه‌های آمریکا سیر و سفر می‌کند، شانزدهمین رئیس‌جمهور آمریکا کند تا آمریکا را پس از سرکوب جنوبی‌ها به سوی یکپارچگی و صنعتی شدن سوق دهد،





کناره گیری از فدراسیون یک پادگان نظامی را در فورت سوماترو (کارولینای جنوبی) تقویت نماید. ایالت جنوبی مزبور اعلام کرده بودند که کناره گیری از فدراسیون را به قبول «یک رئیس جمهور ضد نظام برده داری» ترجیح می دهند. در ۱۲ آوریل ۱۸۶۱، نیروهای ایالات جنوبی به پادگان فورت سوماترو شلیک کردند. لینکلن بلافاصله شروع به سرپازگیری و جمع کردن داوطلبان نمود تا شورش را سرکوب نماید. در این هنگام، چهار ایالت مرزی دیگر از فدراسیون کناره گیری نمودند. عملیات نظامی در ماه ژوئن ۱۸۶۱ شروع شد و نیروهای مرکزی امتیازات زیادی داشتند که از جمله آنها حکومت متمرکز و سازمان یافته، نیروهای انسانی دو برابر جنوب و مسلط بر دریاها و راه های آبی و صنایع بود. ارتش جنوب، که در اثر فرارهای دسته جمعی سربازان تضعیف شده بود، سرانجام در ۹ آوریل ۱۸۶۵ رسماً تسلیم شد. در این مدت، ۶۲۰/۰۰۰ هزار نفر از دو طرف کشته شدند و چون در اول ژانویه سال ۱۸۶۳ لینکلن آزادی بردگان را اعلام کرده بود، شکست ارتش جنوب سرآغاز تحولات مهمی از لحاظ اجتماعی گردید. (۳)

لینکلن پس از شکست ژنرال لی که فرماندهی نیروهای جنوب را بر عهده داشت، دولت در سایه آمریکا به اهداف خود، که همانا یک پارچه کردن آمریکا به نام دفاع از حقوق بردگان سیاه بود، نایل شد. حقوقی که حتی در آستانه قرن بیست و یکم شهروندان سیاه پوست آمریکا از آن محرومند.

طرح ایجاد راه آهن سراسری آمریکا و واگذاری زمین به کشاورزان، نقش محوری در ثبات

ایالات متحده آمریکا ایفا نمود که توسط آبراهام لینکلن (۴) اجرا شد. لینکلن در ۱۴ آوریل ۱۸۵۶، یعنی درست همان سالی که جنوبی ها را سرکوب کرد، توسط فردی که ادعا می شد مخالف آزادی بردگان است کشته شد. تاریخ نام وی را «جان ویلکز بوت» اعلام کرد. (۵) ولی تاریخ هیچ گاه نام قاتل «جان. اف کندی» رئیس جمهور دیگر آمریکا را آشکار نکرد و آن را به صورت معمایی تاریخی مبدل ساخت.

اینکه اچ هارت در کتاب خود صرفاً بخاطر متحد کردن آمریکا نام لینکلن را ضمیمه کتابش می کند نه الغاء بردگی، خود گویای حقیقت پنهانی است که همواره از چشم جهانیان خصوصاً جهان اسلام پنهان مانده است.

برخورد دو گانه غرب در معرفی شخصیت ها و وقایع حوادث تاریخی همواره به گونه ای بوده است که بعد رسانه ای و تأثیر گذاری آن بر ملل و فرهنگ های دیگر بعد پنهان و سیاسی کاری آنرا تحت شعاع قرار داده است.

امروز جهانیان لینکلن را به عنوان آزاد کننده بردگان می شناسند و حال این که قبل از لینکلن بسیاری شعار آزادی بردگان را سر دادند و برخی کشورها قبل از آمریکا نظام بردگی را الغاء کردند.

حرکت لینکلن تنها یک حرکت سیاسی در راستای فشار بر ایالت های جنوبی، به خدمت گرفتن بردگان در صنعت در مرحله گذار آمریکا از عصر کشاورزی به عصر صنعتی و سرانجام متحد ساختن آمریکا، آن هم آمریکایی که بنیانگذار بردگی نوین را بر عهده گرفت، بوده است.

قهرمان سازی برای جهان سوم همچنان ادامه دارد و امروز این وظیفه را نه تنها «هالیوود» بلکه ساکنان کاخ سفید آنرا پی گیری می کنند.

اگر دیروز نام و عکس «آبراهام لینکلن» در کتاب های درسی به عنوان منجی سیاهان جهان نقش می بست.

اگر دیروز «تارزان» مو بور چشم آبی در صفحه تلویزیون های کشورهای آفریقایی و جهان سوم به عنوان منجی سیاهان خود را می نمایاند.

اگر دیروز «لورنس عربستان» با همان مشخصه های تارزان بر پرده سینماهای جهان عرب منجی اعراب شناخته می شد.

امروز نیز «جورج بوش» آنهم جورج بوش مو بور چشم آبی چون تارزان و لورنس عربستان و چون قهرمانان کارتون ها در جنگل های تاسمانی در جنوب شرقی آسیا و... منجی جهانیان و قهرمان مبارزه با تروریست شناخته می شود. آبراهام لینکلن و جرج بوش دو حلقه یک رشته و دو قطعه یک پازل به شمار می روند که یکی بردگی نوین در عصر صنعتی را بنیان نهاد و دیگری در بسط گستره فکری و فرهنگی آن با ابزارهای نظامی گام برمی دارد...

هر دو، دو چهره دارند، چهره پیدا و پنهان.

پی نوشت:

۱. مینل، اچ هارت، کتاب صد چهره، ترجمه شیخی، صد ۶۱۲.
۲. همان مدرک.
۳. غلامرضا بابایی، دکتر بهمن آقایی، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۳، ص ۱۵۸ و ۳۵۹.
۴. ر. ک، فرهنگ معین، ج ۶، اعلام ص ۱۸۵.
۵. ر. ک، دایرة المعارف مصور (زربن) ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.